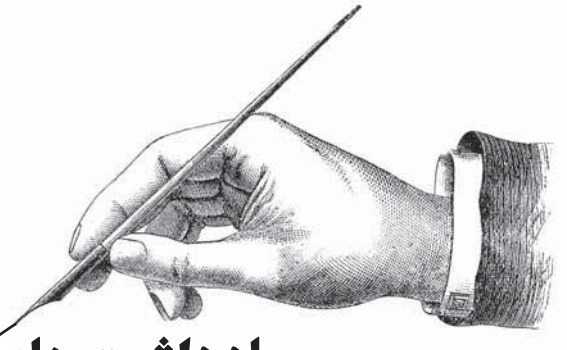


یادداشت‌های داروخانه

دکتر فریدون سیامک‌نژاد

مقدمه

صبح کـه از خانـه بیرون می‌زنیم تا راهی محل کار شـویم، با افراد زیادی برخورد می‌کنیم و روبه‌رو می‌شـویم که هر کدامش می‌تواند برای انسـان خاطره‌انگیز باشـد. از مواجه احتمالی با رفتگر زحمتکش محله گرفته تا دیدن کسـانی که هر یک به‌دلیلی سر راهمان قرار می‌گیرند و ممکن است اگر قدیمی محل باشیم، سلام و علیکی هم با ما داشته باشند. از وقتی سـوار وسـیله نقلیه عمومی اعم از اتوبوس، مترو یا تاکسـی می‌شویم تا زمانی‌که آن را ترک می‌کنیم، کسانی را می‌بینیـم و حرف‌هایـی می‌شـنویم که هر کدام آن‌ها می‌تواند خاطره‌ای برایمان باشـد. یا خاطـره‌ای را از زمان‌های دور برایمان زنده کنند. به محل کار هم که می‌رسیم و کار را شروع می‌کنیم، بستگی به نوع کاری که داریم. همه‌اش می‌تواند تداعی‌کننده مسأله‌ای یا احیاناً خاطره‌ای باشد. حالا اگر کارمان طوری باشد که ارتباط مستقیم با مردم داشته باشیم، به اندازه تفاوت بین انسـان‌ها، و مردمی که برای کارشـان به ما مراجعه می‌کنند، می‌توانیم حرف برای گفتن داشـته باشیم و خاطره برای بازگو کردن.

با این صغری و کبری چیدن‌ها می‌رسـیم به این‌که داروخانه از جمله مکان‌هایی اسـت که کارکردن در آن، یک دنیا حرف برای گفتن، و یک سینه خاطره برای بازگو کردن دارد.

بنابراین، تصمیم گرفتم تا مسایل به‌وجود آمده در داروخانه را تحت عنوان «یادداشت‌های داروخانه» قلمی کنم. بنابراین مطالبی را که در پی می‌آید، حاصل این تلاش و نتیجه حضور در داروخانه در برخورد با بیماران و مسایل جاری داروخانه است. تا چه قبول افتد و چه در نظر آید.

یادداشت ۱

خانمی حدوداً ۲۵ ساله بود. یک داروی گیاهی را نام برد که برای جلوگیری از چاق شدن کاربرد داشت. دارو را جلوی ایشان روی پیش‌خوان گذاشتم. چندین بار سؤال کرد که داروی بهتر از این هم دارید؟

چندین داروی در این رده را نشانش دادم که مقبول نیافتاد. مرتب یک سؤال را تکرار می‌کرد که آیا این داروی گیاهی واقعاً برای لاغری خوب است؟

وقتی قبول کرد که دارو را ببرد، روی قیمت آن چندین بار تأکید کرد. سؤال کردم شما همیشه این قدر وسواس دارید؟

جواب مثبت داد و از این‌که وسواس عجیبی دارد خودش هم رنج می‌برد و اقرار کرد که «وسواس» بد دردی است!

یادداشت ۲

فکر کنم آن روز برخلاف خیلی‌ها که از دنده چپ بلند می‌شوند و در برخورد با دیگران بدقلقی می‌کنند، من از دنده راست بلند شده بودم که خیلی خونسرد به سؤال‌های تکراری مریضی وسواسی که داروی لاغری می‌خواست جواب می‌دادم.

تکنیسین داروخانه تعجب کرده بود. چون خودش که از دور صحبت مرا با مریض وسواسی نظاره می‌کرد، کلافه شده بود. خیلی خودم را کنترل کردم و «وسواس» دخترک که بعد از حل شدن تمام مسایل از من فاکتور می‌خواست تا قیمت دارو را از روی آن کنترل کند، از کوره درم نکرد!

برخورد مستقیم با مردم، چه تجربه‌ها که برای آدم به ارمغان نمی‌آورد، و چه بستری برای آبدیده شدن فراهم نمی‌کند!

یادداشت ۳

من تا حالا شنیده بودم که خانم‌ها سنشان را به این راحتی به کسی نمی‌گویند، ولی اتفاقی که در داروخانه افتاد، معلوم شد که اصولاً خانم‌ها اسرار مگو زیاد دارند که یکی از آن‌ها «سن» است.

قضیه از این قرار است که خانمی قرص آلگومد برایش توسط پزشک تجویز شده بود و می‌خواست میزان دقیق مصرف آن‌را برایش بگویم. با توجه به این‌که میزان مصرف این دارو، یک قرص به ازای هر ۱۰ کیلو وزن است، از ایشان وزن‌شان را سؤال کردم تا میزان دقیق مصرف روزانه دارو را به ایشان بگویم.

هنوز سؤالم تمام نشده بود که از عکس‌العمل ایشان متوجه شدم که «وزن» هم مانند «سن» از جمله اسرار مگوی خانم‌ها است!

یادداشت ۴

ایشان از مراجعین دایمی داروخانه است. ظاهراً منزل‌شان دو، سه پلاک بعد از ساختمان ما است. تقریباً هر دو تا سه روز یک‌بار به داروخانه مراجعه می‌کند. معمولاً هم حوالی ساعت یازده می‌آید و پلاستیک حاوی خیار و گوجه‌فرنگی و کاهو و

این‌جور چیزها را همراه دارد. تقاضای یک بلیستر ده‌تایی قرص آتنولول ۵۰ میلی دارد و معمولاً هم می‌گوید یک بسته قرص آتنولول ۵۰ میلی بدهید.

اکثر دفعات مراجعه ایشان هم قرص را می‌دهیم و پول خرد نداریم، بدهکار می‌شوند تا بار دیگر بدهی‌شان را تسویه کنند. یک‌بار که سؤال کردم چرا بیشتر نمی‌گیرید، آن‌هم دارویی را که مصرف همیشگی دارید؟ خیلی خونسرد پاسخ داد که ترجیح می‌دهم با خرید روزانه‌ام، داروی فشار خونم را هم بگیرم!

ظاهراً قرص فشارخون هم در لیست مایحتاج روزانه، براساس خرجی خانه است!

یادداشت۵

هر وقت با خودم کلنجار می‌روم تا ضرب‌المثل معروف داروخانه را فراموش کنم، مراجعه‌کننده‌ای سراغ چیزی را از داروخانه می‌گیرد که باعث می‌شود دوباره برگردم سر خانه اول و ضرب‌المثل داروخانه دغدغه‌ام شود.

یکی نیست از بعضی‌ها بپرسد که مگر بقالی‌ها و یا به قول امروزی‌ها، سوپرمارکت را از شما گرفته‌اند که سراغ مثلاً «نفتالین» را از داروخانه می‌گیرید؟

آن‌هم درست موقعی که توی ترک ضرب‌المثل معروف داروخانه‌ای که نفت داشت و نفت نداشت و سایر قضایا هستم و دوباره مرا سر خانه اولم می‌آورید؟!

یادداشت۶

حسابی کلافه شدم تا توانستم از داروخانه راهی بیرون از داروخانه‌اش کنم، آن‌هم بدون این‌که مشکلی پیش بیاید. خانم حدوداً ۲۵ ساله‌ای بود که داروی گیاهی ضدچاقی می‌خواست. ابتدا به ایشان گفتم که شما چاق نیستید که داروی ضدچاقی می‌خواهید. قرص آلگومد می‌خواست و مدعی بود که دکتر برایش تجویز کرده است. از طرز سؤال کردنش متوجه شدم که «وسواس» دارد و هر سؤالی را چند بار تکرار می‌کند. آن‌قدر این پا و آن پا شد و این دست و آن دست کرد که داشتم از کوره درمی‌رفتم، ولی خودم را کنترل کردم.

قانعش کردم که دارو را تهیه کند و نحوه مصرف دارو و میزان مصرفش را هم شرح دادم. از ایشان دست آخر سؤال کردم که شما در تمام خریدهایتان این‌قدر وسواس دارید؟

با خونسردی گفت: این «وسواس» منو کُشته!

یادداشت۷

سه، چهار بسته قرص لوزار ۲۵ میلی را روی پیش‌خوان داروخانه ولو کرد و از تکنیسین داروخانه درخواست کرد که پس بگیرد. به ایشان توضیح داده شد که دارو را از داروخانه دیگری تهیه کرده و ما آن نوع بسته‌بندی را نداریم.

تأیید کرد که از جای دیگری تهیه کرده، ولی چون پزشک معالجش قرص ۵۰ میلی از دارو را

جدیداً تجویز کرده، تقاضا داشت که با قرص لوزار ۵۰ میلی عوض کند.

وارد بحث شـدم و توضیـح دادم که همین‌ها را دوتا دوتا که بخورد، همان ۵۰ میلی‌گرم می‌شود.

ظاهراً کسی به ایشان گفته بود که نمی‌شود، ولی قانعـش کردم که دو تا قرص ۲۵ میلی‌گرمی، کار یک قرص ۵۰ میلی‌گرم را می‌کند و مانعی ندارد.

یادداشت۸

هنـوز به پیش‌خـوان داروخانه نرسـیده بود که تقاضای قرص رانیتیدین کرد. من کنار تکنیسـین داروخانه ایسـتاده بودم. هنوز تکنیسـین مربوطه قرص رانیتیدین را نیاورده بود که سؤال کرد: برای آروغ چی دارید؟

خانم حدوداً ۵۰ سـاله‌ای بـود. من هم در عین خونسردی پرسیدم: آروغ زدن، یا آروغ نزدن؟

با دسـت انتهای حنجره‌اش را نشان داد و گفت: باد کرده!

پرسیدم: دیدید، یا حس کردید؟

گفت: غذا که می‌خورم این طوری می‌شود. اگر می‌شود دارو بدهید تا مشکل حل شود.

پاسخ دادم: بهتر است همین رانیتیدین را مصرف کنیـد و در عین حال به متخصص گوارش مراجعه کنید تا مشکل به طور اساسی حل شود.